



## مریم

در نیمه های شامگهان، آن زمان که ماه  
زرد و شکسته، می دمد از طرف خاوران  
استاده در سیاهی شب، مریم سپید  
آرام و سرگردان  
او مانده تا که از پس دندانهای کوه  
مهتاب سرزند، گشود از چهره شب نقاب  
بارد بر او فروغ و بشوید تن لطیف  
در نور ماهتاب  
بستان به خواب رفته و می دزدد آشکار  
دست نسیم عطر هر آن گل که خرم است  
شب خفته در خموشی و شب زنده دار شب  
چشمان مریم است  
مهتاب، کم کمک ز پس شاخه های بید  
دزدانه می کشد سر و می افکند نگاه  
جویای مریم است و همی جویدش به چشم  
در آن شب سیاه  
دامن کشان ز پرتو مهتاب، تیرگی  
رو می نهد به سایه اشجار دور دست  
شب دلکش است و پرتو نمناک ماهتاب  
خواب آور است و مست  
اندر سکوت خرم و گویای بوستان  
مه موج می زند چو پرنده به جویبار  
می خواند آن دقیقه که مریم به شستشو است  
مرغی ز شاخسار